تلنگر

آخرین بار کی رفیق بودی؟

عباس کیارستمی می‌گفت «ریشه واژه رفاقت، رفق است و رفق به معنای مراعات کردن دیگر. من تلاش می‌کنم مراعات دیگران را بکنم و با این زاویه نگاه، سعی می‌کنم با آدم‌ها رفیق باشم». هنرمند بزرگ ایرانی دوستان نزدیک زیادی نداشت، اما با همین روایت اگر از همه آدم‌هایی که به او نزدیک بودند بپرسید، کیارستمی را رفیق خوبی می‌نامند که حالا دیگر جایش در زندگی آنها خالی است. رفاقتی که کیارستمی از آن حرف می‌زد، درباره منش و شیوه‌ای بود که در تمام زندگی‌اش به آن عمل کرد. اتفاقی که نه شعاری است و نه کلیشه‌ای. اتفاقی که «تلنگر» امروز است تا برای لحظه‌ای از خودمان بپرسیم، آخرین باری که رفاقت را معنا کردیم و به شکل واقعی در زندگی ترسیم کردیم، کی بوده؟!

شوکران نوش

کار خویش به دریا گذاشتیم

ایمن ز دشمنیم که با دشمنیم دوست
بنیان زندگی به مدارا گذاشتیم
صد غنچه دل از نفس ما شکفته شد
هر جا که چون نسیم سحر پا گذاشتیم
ما شکوه از کشاکش دوران نمی‌کنیم
موجیم و کار خویش به دریا گذاشتیم
از ما به روزگار حدیث وفا بس است
نگذاشتیم گر اثری یا گذاشتیم

رهی معیری

تخته سیاه

هوای تهران نارنجی است

امروز تهران آفتابی است با دمای ۱۸ درجه و هرچه به سمت شب پیش برویم، هوا سردتر می‌شود و در نهایت به دمای ۱۱ درجه می‌رسیم. شاخص آلودگی هوا همچنان برای گروه‌های حساس نارنجی است و به این معنا که هوا آلوده است. اما آنچه که سازمان هواشناسی پیش‌بینی می‌کند، بارندگی است که از روز سه‌شنبه از راه می‌رسد و کمی راه نفس را باز می‌کند. قیمت دلار تا روز شنبه ۲۷ آبان چهار هزار و نود تومان بوده که با توجه به تعطیلی روز گذشته، احتمالا امروز هم تغییر چندانی ندارد. هر یک یورو هم چهار هزار و هشتصد هشتاد تومان است و هر سکه بهار آزادی هم یک میلیون چهارصد و ده هزار تومان. خبرها از کرمانشاه هم می‌گوید که سرمای هوا در راه است و باید همچنان همراه هموطن‌های آسیب‌دیده باشیم.

info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

■ صاحب امتیاز و مدیر مسوول: الیاس حضرتی
■ جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
■ سردبیر: سیدعلی میرفتاح
■ معاون اجرایی: حجت طهماسبی
■ مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
■ رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
■ نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
■ تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
■ توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
■ چاپ: نشر روز تاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۱/۵۰ ■ غروب آفتاب: ۱۶/۵۵ ■ اذان مغرب: ۱۷/۱۴ ■ اذان صبح فردا: ۵/۱۸ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۴۶

در حاشیه، در متن

بازهم حاشیه‌سازی مسکن مهر

علی شکوهی

می‌دانستم که مساله مسکن مهر به خاطر ماهیت آن و خطاهایی که در پرونده آن هست، جنجال‌برانگیز می‌شود و به همین دلیل چند روز قبل در همین ستون نوشتم که تا اطلاعات کاملی درباره میزان تخریب مسکن مهر بر اثر زلزله منتشر نشده است و تا وقتی زلزله‌زدگان به کمک‌های ضروری نیاز دارند و تا زمانی که وضعیت مسکن مهر سرپل‌ذهاب از منظر کارشناسی بررسی نشده، بهتر است در این باره از منظر سیاسی حرف نزنیم.

متاسفانه آقایان از بزرگ و کوچک در این باره حرف‌هایی زدند که بعدا هم می‌شد مطرح کرد. مگر مسابقه است که برای گفتن هر حرفی تعجیل می‌کنیم و منتظر پخته شدن کلام نمی‌مانیم؟

به این حرف‌های نپخته و خام و غیرکارشناسی و قطعا سیاسی باید اضافه کنیم سخنان یکی از کسانی را که در دفتر رهبری مشغولند و خوف آن می‌رود که اینگونه اظهارات امثال ایشان به جایگاه رهبری در اذهان مردم صدمه وارد کند. این بنده خدا در فیلمی که از او منتشر شده، آگاهانه و با اطلاع از اینکه در حال ضبط سخنان وی هستند و حتی برای انتشار از وی اجازه هم می‌گیرند، به معاون اول رییس جمهوری «لعنت» می‌کند که از نظر دینی و فقهی یکی از بدترین شکل اعلام برائت است و بسیاری از علما در استفاده از این روش و این کلمات، سختگیرند و به کار بردن آن را برای مومنان حرام می‌دانند.

سخن بنده این نیست که حق با کیست و در مسکن مهر سرپل‌ذهاب در جریان زلزله چه گذشته است و جناب روحانی و جهانگیری درباره میزان تلفات و تخریب‌ها راست می‌گویند یا حامیان دولت قبل و امثال این بنده خدا. صحبت سر این است که آیا ما مجازیم درباره این موضوع تخصصی قبل از اعلام نظر کارشناسان و مطلعان سخنی بگوییم؟

آیا اگر قرار است نظر بدهیم باید با این ادبیات حرف بزنیم؟ آیا رعایت شأن و جایگاه و نسبت و رابطه‌ها را نباید بکنیم و در نخستین اظهارنظر علنی که از ما منتشر می‌شود باید چنین ادبیاتی داشته باشیم؟

متن در حاشیه

کاوه فولادی‌نسب

هر شهروند، یک هلال احمر

فردای تلخ زلزله، یکی از دوستان روزنامه‌نگار آلمانی‌ام تصویری از مردم ایران را برایم فرستاد که ایستاده بودند توی صف طویل اهدای خون؛ زن و مرد، پیر و جوان. زیر تصویر نوشته بود: «Sie, die Iraner sind super.» (شما ایرانی‌ها عالی هستید.) راست می‌گفت. راست می‌گوید. ما ایرانی‌ها، گاهی اوقات، در بعضی بزنگاه‌ها، واقعا عالی هستیم؛ به‌خصوص وقتی فجایعی از این دست رخ می‌دهند، در آن روزهای اول که زخم هنوز تازه است، فارغ از خط‌وربط‌های سیاسی و جناحی، به نام انسان و انسانیت، به میانه میدان می‌آییم و هر کاری از دستمان برمی‌آید، کوتاهی نمی‌کنیم. این از آن رفتارهایی است که در جهان معاصر کیمیاست و ما که داریمش خوب است قدرش را بدانیم، و بهتر است در مسیر درست هدایتش کنیم؛ مثلا آنقدر احساس مسوولیت نکنیم که به‌جای همراهی و همکاری با نهادهای رسمی، مثل هلال احمر، خودمان شخصا کمک‌های نقدی و غیرنقدی جمع کنیم، یا به‌جای پشتیبانی -به‌ویژه- معنوی نیروهای امدادرسان کارآزموده خودمان رأسا بلند شویم برویم محل حادثه برای آوار‌برداری. در چنین بحران‌هایی، «لحظه» اهمیت ویژه دارد و مجالی برای آموزش دادن به علاقه‌مندان و انسان‌دوستان نیست. این رفتار، حتا اگر از سرِ کنجکاوی و سروگوش آب دادن هم نباشد و صرفاً برای کمک به هم‌نوعان زلزله‌زده باشد، رفتاری احساساتی و نابجاست. وقتی این نهادها مدام دارند می‌گویند «شهروندان عزیز، لطفاً به محل حادثه نیایید، هرچه بیشتر لای دست‌وپای ما را شلوغ کنید، کمتر می‌توانیم امدادرسانی و خدمات‌رسانی کنیم...» معنایش چیست؟ بهتر نیست به پشتیبانی معنوی و مادی اکتفا، و اخبار را از رسانه‌های رسمی و -اگر به آنها اعتماد نداریم- از سایر رسانه‌ها پیگیری کنیم؟ حتماً لازم است خودمان برویم سرکشی و کمک؟ گاهی بد نیست به نهادهای رسمی و آموزش‌دیده اعتماد کنیم و بگذاریم در آرامش «وظیفه»شان را انجام دهند. هرقدر صف طویل شهروندان برای اهدای خون غرورآفرین و زیبا و شورانگیز است، صف دراز ماشین‌هایی که توی جاده‌های منتهی به نقاط زلزله‌زده قطار شده‌اند پشت هم ترافیکی چندکیلومتری درست کرده‌اند، نابجاست و نگران کننده. نمی‌دانم آن دوست روزنامه‌نگارم، اگر این تصویر دومی را ببیند، زیرش چه خواهد نوشت.

تیتر مصور | روز جهانی کودک امروز است

علیرضا پاکدل

به تماشای خویشتن

زنگ‌ها به صدا در آمده‌اند

امیرحسین کامیار

به همان اندازه که سیل حضور مردمی برای مشارکت در امدادرسانی به هم‌میهنان زلزله‌زده، برایم اسباب دلگرمی و مسرت بود، ابهام و اکراه بسیاری از آنان در سپردن کمک‌های خویش به نهادهای رسمی نگران و مضطربم کرد؛ دلهره بابت مردمانی که دچار بحران اعتماد شده‌اند.

از منظر روان‌شناختی، انسان برای ادامه حیات خویش نیاز دارد تا بتواند که اعتماد کند. تبلور این اعتماد را در نوزادی می‌بینید که ایمان دارد هربار به غذا احتیاج پیدا کند، مادر در نزدیکی او حاضر است. از دل این ایمان، امید و اطمینان بر می‌خیزد و امنیت‌خاطری را فراهم می‌کند که رشد و بلوغ کودک را به لحاظ جسمی و روحی ممکن می‌سازد. در بزرگسالی نیز به مانند کودکی، نیاز روانی به سه‌گانه ایمان، اعتماد و امید در جان ما خواهنده و خروشان است اما اگر تجربه‌های زیسته آدمی او را به جایی برساند که به هر دلیلی ایمان خویش را به مراجع اعتماد خود از دست بدهد، نخست برای یافتن جایگزینی امن تلاش می‌کند و اگر در این مسیر نیز با شکست روبه‌رو شود، به مغاک انزوا، انفعال و قهر سقوط خواهد کرد. جاری شدن سیل کمک‌ها به سوی سازمان‌های مردم‌نهاد یا شخصیت‌های خارج از نهادهای صاحب مسوولیت، نشانه روشنی است که هنوز توانایی اعتماد کردن و امید داشتن از میان مردم ما رخت برنبسته و هنوز چند گامی تا آن ورطه تاریک نومیدی و یأس فاصله داریم. هنوز برای بازسازی اعتماد عمومی و ایجاد امید در دل ساکنان این سرزمین دیر نشده است.

اما اگر برابر چنین شرایطی از مکانیزم انکار و گریز استفاده کنیم، دیر یا زود با بحران فراگیر قهر و بی‌اعتمادی روبه‌رو می‌شویم. تا همیشه نمی‌شود به امید نخبگانی بود که موقتا مانند پل روی این شکاف عمل کنند. با بالاگرفتن بیش از پیش بی‌اعتمادی عمومی، دیگر از افراد و سازمان‌های واسط میان قاعده و راس هرم کاری برنمی‌آید. در این موقعیت مردم مستعد اعتماد کردن به منجیان دروغین، مدعیان پوچ و ایده‌های تهی از معنا هستند. نگاهی به تجربه تاریخی آلمان و ایتالیا در سال‌های پس از جنگ جهانی اول شاید به مثابه یک هشدار برای ما عمل کند که وقتی کلیسا، احزاب، روشنفکران و سایر گروه‌های مرجع از جلب اعتماد عمومی ناتوان ماندند چگونه درشت‌گویی‌های مشتی سبک‌مغز، اعتماد مردم را جلب کرده و درنهایت ویرانی و فروپاشی به بار آورد.

انسان نمی‌تواند بدون اطمینان و امید زندگی کند. نیاز ناخودآگاه روان‌شناختی او مدام باعث می‌شود در جست‌وجوی مراجعی برای ایمان و یقین باشد، نیازی که با هربار قرار گرفتن آدمی در موقعیت‌هایی شبیه دوران بی‌دفاعی کودکی، شرایط آسیب‌پذیری و ناامنی، تشدید می‌شود. اگر این میل طبیعی با پاسخی سازنده سیراب نشود، در برآوردن حاجت خویش در تاریک‌ترین شرایط درنگ نمی‌کند. ناقوس بحران به صدا درآمده است؛ کاش کسی همین حالا که چاره‌جویی ممکن است صدایش را بشنود.

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح

بنداز و در رو

یکی، دو روزنامه و بعضی اشخاص محترم، سفت و سخت ایستاده‌اند که در مسکن مهر، در جریان زلزله، دو نفر بیشتر به رحمت خدا نرفته اند. آماری که مسوولان امر می‌دهند، پنجاه برابر این دو نفر است. از ته دل آرزو می‌کنم حرف طرفداران مسکن مهر درست باشد و حتی همین دو جان گرامی هم زیر آوار نرفته باشند. اما متاسفانه زلزله کور است و اعتنایی به مناسبات سیاسی ما ندارد. در زلزله قبلی، یادتان باشد دیواری که عکس دکتر احمدی‌نژاد بر آن آویخته بود، صحیح و سالم و استوار مانده بود. یکی از مسوولان محترم – که همچنان مسوول محترم باقی مانده – فرصت را مغتنم شمرده بود و گفته بود قریب به این مضمون که «احمدی‌نژاد بره تو عکس، عکس بره پا دیوار اون دیوار دیگه نمی‌ریزه.» گویی زلزله از روی دکتر احمدی‌نژاد شرم داشت تا آوارش کند. اگر واقعا زلزله گرایش سیاسی داشت، من پیشقدم می‌شدم و روی همه دیوارها عکس می‌چسباندم. حتی محض گمراهی زلزله، روی ساختمان‌های معمولی تابلوی مهر می‌زدم تا راهش را کج کند و یک طرف دیگر برود. اما همه می‌دانیم این حرف‌ها شوخی است و خشم طبیعت چنان سهمگین است که تمام تمناهای سیاسی ما تا به قوزک پایش هم نمی‌رسد. از این طرف هم دشمنی با مسکن مهر موجه نیست. اصلا بحث بر سر مهر یا قهر نیست. زلزله ربطی به دولت سابق و لاحق ندارد. در ژاپن زلزله متواتر می‌آید و هیچ‌کدام از ساختمان‌های آنجا این بلا سرشان نمی‌آید که سرِ ساختمان‌های ما. دلیلش چیزی نیست جز شکوه مهندسی و کار عالمانه. شما یک نگاهی به ساختمان‌های به جامانده از زلزله کرمانشاه بیندازید؛ هر چقدر هم که بخواهید پابرجا ماندن ستون‌های اصلی را به رخ بکشید، در مجموع چیز قابل دفاعی نمی‌بینید. نیازی به تخصص نیست. افراد عامی هم می‌فهمند که پیمانکاران محترم از مواد و مصالح کم گذاشته‌اند و از یک جایی به بعد سرهم‌بندی کرده‌اند. قدیم به این نوع معماری می‌گفتند «بساز و بفروش» و بعدها آن را تغییر نام دادند به بساز و بنداز یا بنداز و در رو. اسم مهر را نیاوریم و کار سیاسی نکنیم. این آپارتمان‌هایی که عکس‌شان را می‌بینیم چیزهایی نیستند که بشود از آنها دفاع کرد و پای مهندسی‌شان ایستاد. احتیاج به زلزله نیست تا نواقص آپارتمان‌سازی انبوه این سالیان را عیان سازد. در این ساختمان‌ها یک هفته زندگی کنید، حساب کار دست‌تان می‌آید. کسی که در این آپارتمان‌ها زندگی می‌کند از سر ناچاری زندگی می‌کند و شک نکنید اگر زورش برسد جاهای دیگری را انتخاب می‌کند.... اما از آن طرف مردم را نباید ترساند. توی دل مردم را نباید خالی کرد و بی‌جهت نباید خواب را به چشم ساکنان این نوع مسکن حرام کرد. در عوض باید راه تکرار بر خطر را بست و از مهندس‌های زبده و خبره خواست تا فکری بکنند و مقاوم‌سازی مسکن مهر یا هر مسکن دیگر را در دستور کار قرار بدهند. در واقع مسکن مهر را که نمی‌شود و نباید وجه‌المناقشه قرار داد و سر قربانیانش بحث کرد. موضوع ساده‌تر از این حرف‌هاست. این زلزله که آمد شوربختانه آخرین زلزله نیست. ترس ما از این است که زبانم لال در زلزله بعدی هم همین دعواها را تکرار کنیم و گناه را به گردن هم بیندازیم. می‌شود جلوی خطر را گرفت. می‌شود جلوی این نوع بساز و بندازی‌ها را گرفت و به مدد علم و فن و تجربه، خرابه‌های زلزله را به حداقل رساند.

در همین حوالی

پیشنهادی برای سالروز تولد محمدعلی سپانلو

تهران را دوباره بخوانید

قطب‌الدین صادقی

۳۰ سال با محمدعلی سپانلو رفیق و دوست بودم. در این سی سال همیشه و همواره او و شاعرانگی‌اش را ستایش می‌کردم و شعرهایش درباره تهران را دوست داشتم. اما وقتی دعوتم کردند تا به تماشای مستند «تهران، هنر مفهومی» بروم و فیلمی ببینم که محمدرضا اصلانی از تهران ساخته و شعرهای سپانلو روی تصاویر آن است، احترام و ستایشم نسبت به سپانلو دوچندان شد. سپانلو، شاعر تهران بود و شعرهای بسیار زیادی درباره این شهر دارد. اما آنچه برای خوانش در این مستند انتخاب کرده بود، بی‌نظیر و درخشان بودند.

شعرهای او سرشار از تصاویر شاعرانه، نوستالژیک از تهران است. سپانلو با کمی عقلانیت تهران را تحلیل می‌کند و در بیت بیت اشعار گاهی به‌شدت عاطفی می‌شود و گاهی هم خشک، اما در نهایت به شکل استادانه‌ای یکدستی را در متن شعر رعایت می‌کند. روایت عاشقانه او از شهری که سرشار از خاطره، سرشار از تاریخ، سرشار از زیبایی و حتی سرشار از زشتی است، بسیار خلاق و ارزشمند است. همکاری مشترک سپانلو با اصلانی در این مستند، در تمام سکانس‌های محدب و مقعری که از تهران گرفته شده باعث شده تا نما به نما، ذهنیت شاعر به تصویر دربیاید. حالا در روزهایی که جای محمدعلی سپانلو خالی است، همچنان شعرهای او درباره تهران در یاد و خاطر من هست و آرزو می‌کنم در این روزگار، محمدرضا اصلانی سلامت باشد و فرصت کند تا مانند سپانلو که آثار ماندگاری را در ادبیات ایران به جا گذاشت، آثار ماندگارش در عرصه مستند و سینما را بیشتر و بیشتر کند. در غیبت سپانلو و در سالروز تولدش، پیشنهاد می‌کنم که شعرهای «شاعر تهران» را درباره تهران و همه زیبایی‌ها و زشتی‌هایش بخوانید و لذت ببرید.

به روایت دیگر

صدف فاطمی

روز جهانی کودک و اهمیت توجه به کودکان آسیب دیده

قربانیان خاموشی که نیاز به توجه ویژه دارند

امروز، روز جهانی کودک است و جاستین فورسیث، معاون اجرایی یونیسف، شعار روز جهانی کودک امسال را این‌طور اعلام کرده: «روز جهانی کودک، یک روز برای کودکان از طرف خود کودکان است.» یعنی باید نهادهای آموزشی و کمپین‌هایی در مدارس راه‌اندازی شود که اصول حمایت از کودکان را به آنها آموزش دهد. به همین بهانه سراغ لیلا ارشد، فعال حقوق کودکان رفتیم و در روزهایی که قصه تلخ کودکان از حوادث طبیعی مثل زلزله کرمانشاه شروع می‌شود و به بحران‌های پناهندگی و مهاجرت در نقاط مختلف جهان می‌رسد، درباره اهمیت توجه به کودکان آسیب‌دیده، وضعیت نهادهای آموزشی حمایت از حقوق کودکان در مدارس ایران و شیوه برخورد شهروندان با کودک‌آزاری‌های خیابانی صحبت کردیم.

شعار امسال یونیسف چقدر در واقعیت و در حوزه حقوق کودکان در ایران عملی است؟

سال‌هاست که وقتی اصول حمایت از حقوق کودک را به گروه‌های مختلف آموزش می‌دهیم، یکی از آرزوهای‌مان این است که روزی کودکان بتوانند خودشان این آموزش‌ها را به یکدیگر بدهند. به نظر می‌رسد هنوز مسوولان اجرایی شدن این شرایط را قبول نمی‌کنند، اما من آرزو می‌کنم که این اتفاق هر چه زودتر در کشور ما بیفتد و کودکان به آن حد از توانایی برسند و از پس این مسوولیت بربیایند. یکی از آرزوهای من این است که کاش در مدارس ما مددکار اجتماعی داشتیم. مسوول پرورشی و معلم تربیتی در مدارس سال‌هاست که امتحان خود را پس داده‌اند، آنها دانش و تجربه لازم را برای انجام مشاوره و مداخله نداشتند و نتوانستند که نقش خود را درست ایفا کنند و از نظر اجتماعی هم تاثیرگذار باشند. برای همین هیچ‌وقت کودکان نسل اخیر از این مربیان پرورشی خاطرات خوشی نداشتند و همیشه از اینکه بخواهند درباره موضوعی با مربیان پرورشی مشورت کنند، ابا دارند. این در حالی است که حضور مددکار اجتماعی در مقاطع مختلف تحصیلی می‌تواند امکان مهارت‌آموزی، افزایش اعتماد به نفس، تغییر باورهای بچه‌ها در مورد خودشان و اعتماد به توانایی‌های‌شان را فراهم کند تا آنها بتوانند روزها و هفته‌های جهانی حمایت از حقوق کودک را با یکدیگر و برای همدیگر جشن بگیرند، خواسته‌ها و نیازهای‌شان را به راحتی مطرح کنند، شرایط‌شان را به روشنی ببینند و رفته رفته وضعیت‌شان را بهتر کنند.

در این روزها که کودکان زلزله‌زده در مرزهای غربی کشور هستند و با مشکلات دسته و پنجه نرم می‌کنند، چقدر باید حواس‌مان به ترمیم زخم‌های روحی این کودکان باشد؟

اکثریت آدم‌ها فکر می‌کنند که بچه‌ها بالاخره مشکلات دوران کودکی را فراموش می‌کنند و همه سختی‌ها از ذهن آنها پاک می‌شود اما واقعیت چیز دیگری است؛ بسیاری از مسائلی که امروز در ذهن کودکان نقش می‌بندد و در بزرگسالی خود را نمایان می‌کند و اگر در کودکی درست درمان نگیرند همراهشان خواهد ماند، از نظر عاطفی و روانی آنها را دچار مشکل می‌کند. مشکلاتی عاطفی مانند بی‌پناهی، احساس از دست دادن، تنها ماندن، احساس غم و... که اگر امروز به اندازه کافی به آنها توجه نشود، در بزرگسالی خود را نشان می‌دهد. اصلا این‌طور نیست که بگوییم چون بچه‌اند، نمی‌فهمند. اتفاقا خیلی خوب می‌فهمند و آنها هم به عنوان یک انسان که نیازهای چندجانبه‌ای دارد وقتی دچار چنین وضعیتی می‌شوند، احساس ناامنی و بی‌پناهی می‌کنند و این اتفاقات سال‌های زیادی در ذهن آنها می‌ماند. بنابراین بخشی از خدماتی که به این گروه‌ها مانند بچه‌های روهینگیا، کودکان زلزله کرمانشاه و... باید ارایه بشود، مربوط به روزهای اول است که به دلیل بحرانی که اتفاق افتاده و آنها ناظر بر تلخ‌ترین صحنه‌های عاطفی بودند و هستند، به توجه ویژه‌ای نیاز دارند. به‌هرحال آن کودکان مثل همه کودکان دیگر نیازمند مهارت‌های اجتماعی هستند تا بتوانند با این مساله کنار بیایند. یکی از مهارت‌هایی که سازمان بهداشت جهانی به آن تاکید می‌کند، شناخت خود، مهارت و ارتباط بین فردی است و دیگری اینکه چطور کودک باید بتواند روابط بین فردی‌اش را مدیریت کند و مشکلاتش را حل کند. بنابراین کسی که چنین اتفاقات سهمگینی را در کودکی از سر می‌گذراند، حتما باید مهارت‌های اجتماعی خاصی را آموزش ببیند.

چطور این مهارت‌ها و آگاهی‌ها را به تمام افراد جامعه آموزش دهیم؟

تغییر رفتار و آموزش با شنیدن یک جمله کافی نیست و باید به مهارت تبدیل شود. مهارت برخورد با کودکان باید آموزش داده شود؛ وقتی مهارت همسری، پدری و مادری آموزش داده نمی‌شود، پدر و مادر فکر می‌کنند که با تنبیه کردن فرزند او را تربیت می‌کنند و بسیاری اوقات ما از آنها می‌شنویم که نمی‌دانستند در آن زمان باید چه رفتاری انجام دهند. یعنی بسیاری از آنها انتخاب اولیه‌شان تنبیه جسمی نیست اما چون آموزش ندیده‌اند، دست به چنین رفتاری می‌زنند. مادامی که ما به جوانان خود شیوه‌های والدی را آموزش ندهیم، مشکلات مختلف کودکان هم رفع نمی‌شود. بنابراین ما همچنان باید خواستار این باشیم که مهارت‌های زندگی و اجتماعی به همه گروه‌های سنی کودکان و جوانان از مهد کودک تا دانشگاه آموزش داده شود. حضور مددکار اجتماعی در مدرسه و در مکان‌های عمومی حتما الزامی و نتیجه‌بخش است. ما برای کاهش میزان کودک‌آزاری و اعمال خشونت بر کودکان، نیازمند بهبود قوانین حمایتی از کودکان هستیم که بعد از چندین سال هنوز در مجلس نهایی نشده است. حتی در موارد خشونت و کودک‌آزاری که گاهی در خیابان شاهد آن هستیم، نمی‌توانیم همیشه بگوییم که می‌شود مداخله کرد، اما شاید گاهی با یک اشاره به مادر یا پدر عصبانی، بتوانیم به بچه‌ها کمک کنیم. بهترین راه‌حل همان آموزش و اطلاع‌رسانی همگانی و آگاهی کلی درباره برخورد با کودکان است.